

بررسی تحلیلی مناسبات خوانین بستک و کلانتران فرامرزان
از همکاری تاسیتیز

(۱۱۹۴-۱۳۲۸ق/۱۸۱۶-۱۹۵۰م)

حمید کریمی پور** / علیرضا محسنی ابوالخیری**

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۸/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۲/۱۵

چکیده

رونق و شکوفایی بنادر خلیج فارس - مانند همه بنادر پرونق جهان - پیوند تنگاتنگ و نزدیکی با وضعیت پس کرانه‌های آنها داشته است، به گونه‌ای که بدون بررسی این پس کرانه‌ها نمی‌توان ابعاد و زوایای پیشرفت یا پسرفت این بنادر را روشن ساخت. این مقاله با بررسی تحلیلی مناسبات خوانین بستک و کلانتران فرامرزان مستقر در نواحی جهانگیریه و دهستان فرامرزان، یعنی پس کرانه‌های بندر لنگه، به این موضوع می‌پردازد. این مقاله در چارچوب پژوهش در مناسبات این خوانین و قدرتمندان منطقه در خلال سال‌های ۱۱۹۴-۱۳۲۸ق/۱۸۱۶-۱۹۵۰م، تحولات اجتماعی و سیاسی پس کرانه‌های یکی از بنادر مهم خلیج فارس (بندر لنگه) را موضوع بررسی خود قرار داده است و درصدد پاسخ به این سؤال است که رقابت این دو گروه از خوانین، چگونه اوضاع اجتماعی و سیاسی منطقه را تحت تأثیر خود قرار داده است. این موضوع تاکنون کانون پژوهش و تحقیق مستقلی نبوده و این نوشته با روش توصیفی - تحلیلی به آن پرداخته است.

کلید واژه: جهانگیریه، فرامرزان، خوانین بستک، کلانتران فرامرزان، بندر لنگه، خلیج فارس

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

*. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) karamipour 3315@yahoo.com

** کارشناس ارشد تاریخ مطالعات خلیج فارس دانشگاه تهران alireza.mohseni 390@gmail.com

مقدمه

در درازای تاریخ، از دوران باستان تا دوران معاصر، بنادر پرشماری در ساحل شمالی خلیج فارس (ساحل ایران) ظاهر شدند. بندری که پس از پیدایش و تولد، به‌عنوان کانون تجاری خلیج فارس شهره آفاق گشتند و پس از رونق و آبادانی، ثروت و غرور، راه افول و انحطاط در پیش گرفتند. واکاوی علمی حیات بنادر این ساحل از تولد تا مرگ، با ارزیابی دو عامل مؤثر بر حیات بنادر خلیج فارس صورت خواهد گرفت: (اول) وضعیت مسیر دریایی بندر مورد نظر. بنادر این ساحل، واسطه مسیر تجاری دریایی خلیج فارس و نواحی داخلی ایران‌اند، پس ناامنی در مسیر ارتباطی و تجاری خلیج فارس ضربه‌ای سخت بر پیکر این بنادر بوده است. (دوم) وضعیت پس‌کرانه بندر مورد نظر. پس‌کرانه آباد، بندری آباد را در خود می‌پروراند و پس‌کرانه ناامن نابودی بندر را در پی خواهد داشت. مخلص کلام آنکه واکاوی زندگی اجتماعی و تجاری بنادر ساحل ایرانی خلیج فارس -از تولد تا مرگ- با بررسی دو عامل (الف) وضعیت عبور و مرور دریایی در خلیج فارس و (ب) وضعیت پس‌کرانه بندر، در تمام تاریخ خلیج فارس، قابل ارزیابی است. براساس آنچه گذشت، مطالعه و بررسی تحولات پس‌کرانه‌های ساحل شمالی خلیج فارس در شناسایی تحولات این ساحل ضروری به‌نظر می‌رسد. -موضوعی که در مطالعات خلیج فارس چندان مورد توجه واقع نشده است. این پژوهش برای بررسی و واکاوی پس‌کرانه بندر لنگه از سال ۱۱۹۴-۱۳۲۸ق/۱۸۱۶-۱۹۵۰م انجام گرفته است. نتایج این پژوهش گامی نخست برای واکاوی زندگی اجتماعی و تجاری بندر لنگه در این محدوده زمانی خواهد بود.

تأثیر گذارترین ناحیه پس‌کرانه‌ای بندر لنگه در این محدوده زمانی ۱۳۴ ساله، ناحیه جهانگیریه بوده است. خوانین بستک ضابطان این ناحیه - که زمینه تاریخی ۴۸۶ ساله در وصول به قدرت در این ناحیه داشتند - و کلانتران دهستان فرامرزان یکی از دهستان‌های ناحیه جهانگیریه، در این محدوده زمانی در تحولات سیاسی و اجتماعی این ناحیه مجاور بندر لنگه نقش اساسی ایفا کردند. پژوهش حاضر بر آن است که تحولات اجتماعی و سیاسی ناحیه جهانگیریه و دهستان فرامرزان را بر طبق منابع واکاوی کند. این پژوهش با روشی توصیفی -تحلیلی به میزان تأثیرپذیری منطقه مورد بحث از روابط و مناسبات خوانین بستک و کلانتران فرامرزان می‌پردازد.

منابع اصلی پژوهش حاضر منابع محلی است که در این پژوهش جایگاه والایی دارند: نخست کتاب تاریخ جهانگیریه و بنی‌عباسیان بستک نوشته محمداعظم بنی‌عباسی که خود از سلسله بنی‌عباسیان بستک (خوانین بستک) است و کتاب خود را بر اساس اسناد خانوادگی نگاشته است. دیگری دست‌نوشته تاریخ فرامرزان نوشته عبدالرحمن ابوطالب ملا است که هنوز به زیور چاپ آراسته نگردیده است.^۱ منبع دیگر، کتاب خاطرات عبدالرحمن فرامرزی است که سند زنده‌ای از تحولات و جریانات سیاسی این ناحیه است.

۱. چشم اندازی بر موضوع

جابه‌جایی اقوام از ساحل جنوبی خلیج فارس به ساحل شمالی آن و، بالعکس، از گذشته تاکنون وجود داشته است. از سوی دیگر جابه‌جایی جمعیت و اقوام در امتداد ساحل شمالی خلیج فارس و نواحی پس‌کرانه‌ای آن نیز، هر چند در مطالعات خلیج فارس کمتر به آن پرداخته شده،

اما بارها اتفاق افتاده است.

خوانین بستک یا به قول حسینی فسائی، سلسله مشایخ بستکی (فسائی، ۱۳۸۲: ۱۵۲۰/۲) و طایفه ملا، کلانتران فرامرزان، از سال ۱۱۹۴-۱۳۲۸ق/۱۸۱۶-۱۹۵۰م سیاست‌گذاران ناحیه جهانگیریه و دهستان فرامرزان - از نواحی پس کرانه‌ای بندر لنگه - بوده‌اند که از نواحی خنج و جویم (البته خوانین بستک ۳۱۸ سال زودتر) به نواحی جنوبی‌تر محل سکونت خود و نزدیک ساحل خلیج فارس مهاجرت کردند. مهاجرت خوانین بستک که در ابتدا فقط صاحب قدرت معنوی بودند، در سال ۸۷۶ ق/۱۴۹۸م اتفاق افتاد. آنان در بستک رحل اقامت افکندند و به مرور زمان قدرت را نیز در دست گرفتند. ۳۱۸ سال بعد، طایفه ملا به دهستان فرامرزان از دهستان‌های ناحیه جهانگیریه مهاجرت کردند و ضابط جهانگیریه نیز آنان را پذیرفت. این طایفه حدوداً ۱۲۰ سال کلانتری این دهستان را در دست گرفتند.

۲. جغرافیای جهانگیریه

ناحیه جهانگیریه و حدود جغرافیایی آن در کتب تاریخی ثبت شده و همیشه قسمتی از حدود حکومتی لارستان محسوب می‌شد. هرچند برای بسیاری، این نام ناآشناست. این در حالی است که تا دوره پهلوی دوم تا ۱۳۲۹ش/۱۹۵۰م نام جهانگیریه در تقسیمات کشوری به چشم می‌خورد (فریدی مجید و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۹۷) و از ۱۳۳۰ش/۱۹۵۱م این نام بدون توجه به سابقه تاریخی‌اش از تقسیمات کشوری ایران کنار گذاشته شد.

قدیمی‌ترین منبع تاریخی که از جهانگیریه می‌نویسد، منتخب‌التواریخ لارستان، اثر حبیب‌الله انصاری است که نسخه اصلی آن در ۱۱۷۶ق/۱۷۹۸م نوشته شده است. بنا به نوشته

انصاری، از سال ۴۸۹ پیش از میلاد بستک با توابعات و بندر مقام به نام جهانگیر، پسر بلاش حاکم لارستان، جهانگیریه خوانده شد (انصاری، ۱۱۷۶ق: نسخه خطی).

حاجی میرزا حسن فسائی در اثر گرانقدر خود فارسنامه ناصری، که در ۱۳۱۴ق/۱۸۹۶م نوشته شده به جغرافیای لارستان پرداخته و لارستان را به نه ناحیه تقسیم نموده که یک ناحیه آن جهانگیریه است. فسائی حدود جهانگیریه را بدین شرح نوشته است: «در میانه جنوب مشرق شهر لار است. درازای آن از قریه کوشک تا قریه کمشک ۳۸ فرسخ، پهنای آن از جناح تا فاریاب هشت فرسخ و قصبه این ناحیه را بستک گویند. نزدیک ۲۱ فرسخ از شهر لار دور است. با آنکه اگر کوهستان سخت در میانه نبود از هفت فرسخ کمتر بود» (فسائی ۱۳۸۲: ۱۵۲۰/۲). فسائی ناحیه جهانگیریه را مشتمل بر ۳۳ آبادی معرفی کرده است. بر این اساس محدوده جغرافیایی جهانگیریه به قرار زیر بود:

از شرق: از روستای کوشک آغاز می‌شد. این روستا هم اکنون از لحاظ تقسیمات سیاسی و اداری، در استان هرمزگان، شهرستان بندر لنگه و در بخش مرکزی این شهرستان، در دهستان دژگان واقع است.

از غرب: جهانگیریه از روستای کوشک به جانب مغرب تا روستای کمشک امتداد داشت. امروز کمشک، در استان هرمزگان، شهرستان بستک، بخش جناح، دهستان فرامرزان واقع است و آبادترین روستای فرامرزان است.

از شمال: به روستای فاریاب ختم می‌شود. میرزا حسن فسائی دو روستا به نام فاریاب در شمار روستاهای ناحیه جهانگیریه ضبط کرده است: ۱) فاریاب انوه که امروزه فاریاب سنگویه نامیده می‌شود (قلی عباس، ۱۳۷۲: ۴۲). این روستا در

شش کیلومتری شمال روستای آنوه، در دهستان فتویه، بخش مرکزی شهرستان بستک، در استان هرمزگان واقع است. ۲ (فاریاب بستک: این روستا در بخش کوخرد، در شهرستان بستک، در استان هرمزگان واقع است؛ لیکن از حدود مسافت برمی‌آید که منظور فسائی مورد اول یعنی فاریاب سنگویه باشد.

از جنوب: به روستای جناح می‌رسید. امروزه جناح، بخش شده است و در شهرستان بستک، استان هرمزگان واقع است. (امروزه شهر جناح). (نک: به نقشه شماره ۲).

در نخستین قانون تقسیمات کشوری ایران در تاریخ ۱۶ آبان ۱۳۱۶ ش/۱۹۳۷ م، ناحیه جهانگیریه یکی از بخش‌های شهرستان لنگه و لارستان بود (فریدی مجید و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۹۷) و تا سال ۱۳۲۹ ش/۱۹۵۰ م نیز این روند همچنان ادامه یافت.

طبق اطلاعات کتاب فرهنگ جغرافیایی ایران منتشر شده در ۱۳۳۰ ش/۱۹۵۱ م، شهرستان لار به پنج بخش تقسیم شده است: ۱. بخش بستک، ۲. بخش جویم، ۳. بخش گاوبندی، ۴. بخش لنگه و ۵. بخش مرکزی (رزم‌آرا، ۱۳۳۰: ۱۵۰). دیگر نامی از جهانگیریه در این تقسیم به چشم نمی‌خورد و بخش بستک به جای آن نشسته است. از این سال ناحیه جهانگیریه به بخش بستک شهرستان لار، تغییر نام داد و به شش دهستان تقسیم گشت: دهستان حومه، دژگان، رویدر، فرامرزان، گوده و لمزان. (رزم‌آرا، ۱۳۳۰: ۱۵۳-۱۵۱).

سبب جدایی و تمایز ناحیه جهانگیریه از دیگر نواحی لارستان، ارتفاعات و قلّه‌های آن می‌باشد. این ناحیه مابین دو نوار کوهستانی قرار دارد: نوار کوهستانی شمالی آن که کوه پرتو، کوه بُر و کوه شو^۲ از قلّه‌های آن‌اند. در پشت این نوار

کوهستانی، ناحیه مضافات شهر لار (فسائی، ۱۳۸۲: ۱۵۲۲) واقع در شهرستان لار (امروزی) واقع است. نوار کوهستانی جنوبی که کوه سفید، کوه داربست، کوه کمشک، کوه بُدن و کوه‌های دین و دیده بان از قلّه‌های آن‌اند (قلی عباس، ۱۳۷۲: ۱۱). این نوار کوهستانی جهانگیریه را از ناحیه شییکوه و لنگه جدا کرده است.

۳. جغرافیای فرامرزان

نخستین بار، نام دهستان فرامرزان به‌عنوان یک واحد سیاسی در تقسیمات کشوری، در کتاب فرهنگ جغرافیایی ایران ذکر شد. مطابق این منبع این دهستان یکی از شش دهستان بخش بستک بوده است (رزم‌آرا، ۱۳۳۰: ۱۵۲). فرامرزان، دهستانی است در شمال‌غربی بندر لنگه و در جنوب غربی بستک که انتهای آن در قسمت غربی، حد فاصل بین شهرستان لار و شهرستان بندر لنگه است (نک: نقشه شماره ۱). این دهستان در یک جلگه شن‌زار بین دو کوه گاهبست و کوه کمشک و گچویه قرار دارد که این منطقه را از ناحیه ساحلی ایران، یعنی بخش شییکوه جدا می‌کند (حسن فرامرزی، ۱۳۶۳: ۴).

دهستان فرامرزان شامل ده آبادی و مرکز آن روستای گچویه است. در این روستا معادن گچ فراوان وجود دارد. احتمالاً نامگذاری روستا بر همین اساس بوده است. روستای کمشک از گذشته تاکنون آبادترین روستای فرامرزان است.

تنها در این روستا آب شیرین یافت می‌شود. (رزم‌آرا، ۱۳۳۰: ۱۵۲؛ موحسد، ۱۳۴۹: ۹۴).

فرامرزی می‌نویسد: کمشک در گذشته کِمس نام داشته است که به معنای قنات یا کاریز است (حسن فرامرزی، ۱۳۶۳: ۵). روستاهای دیگر این دهستان، هنگویه، کنارسیاه، قلندران، پای تاوه، هنوخواجه، چاله، داربست و گیزه می‌باشند. (قلی عباس، ۱۳۷۲: ۶۰-۶۴؛ حسن فرامرزی، ۱۳۶۳:

۵-۸؛ موحد، ۱۳۴۹: ۸۷).

معیشت عمده مردم فرامرزان کشاورزی است و این در حالی است که مشکل عمده در فرامرزان از گذشته تا کنون تأمین آب است. قحط و خشکسالی، رونق آن سوی خلیج فارس و اختلافات محلی تأثیر شایانی در مهاجرت ساکنان این دهستان، از گذشته تاکنون داشته است.

در بین مردم فرامرزان معمول است که می‌گویند نام دهستانشان از طویف و ایلاتی از سپاهیان نادرشاه به نام فرامرزی گرفته شده است که بعد از حمله به روستای کمشک و تخریب قلعه آن در فرامرزان اقامت گزیدند (موحد، ۱۳۴۹: ۶۴).

هجوم سپاه نادرشاه در ۱۱۴۷/ق/۱۷۳۴م، به کمشک، به فرماندهی تهماسب‌قلی خان جلایر، برای تعقیب محمدخان بلوچ و شیخ‌احمد مدنی، در تاریخ ثبت است (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹:

۹۴)، اما چگونه نام یک طایفه یا ایل تازه‌وارد، به آن سرعت به یک محیط جغرافیایی اطلاق می‌شود؟ مگر قبل از ورود این تازه‌واردان، هیچ ایل یا قومی در فرامرزان حضور نداشت؟ خورموجی در نسخه خطی آثار جعفری نوشته که در ۱۳۰۱/ق/۱۹۲۳م، در جایی در حوالی لارستان، آبادی‌ها و بنادری در شمار حکومت لارستان لیست شده‌اند که نام فرامرزی و کمسک در میان آنها به چشم می‌خورد (خورموجی، ۱۳۰۱ق: نسخه خطی؛ وثوقی و همکاران، ۱۳۸۵:

۹۴). شاید نام «فرامرزی» در کتاب خورموجی، نام روستایی است که بعدها بر یک دهستان اطلاق شد و یا اینکه نام قوم یا طایفه‌ای باشد که در یک محدوده جغرافیایی خاص می‌زیسته‌اند.

نمی‌دانیم چرا حسینی فسائی که کتاب خود را از لحاظ زمانی بعد از خورموجی نگاشته است، نامی از فرامرزی که در لیست خورموجی آمده است، نیاورده. فسائی فقط نام «گچی (گچویه)،

کمشک و داربس (داربست)» را که امروزه در دهستان فرامرزان واقع‌اند، در بین آبادی‌های جهانگیریه ذکر کرده است (فسائی، ج ۲، ۱۳۸۲: ۷/ ۱۵۲۰). اما فسائی در جایی دیگر از طایفه فرامرزی نام می‌برد که مسکن آنها کوهستان مغربی ناحیه جهانگیریه و معیشت آنان بزداری و گله‌داری بود. بزهایی که طایفه فرامرزی پرورش می‌دادند، در ایالت فارس اسم درکرده بود (فسائی، ج ۲، ۱۳۸۲: ۱۶۱۶). نام فرامرزی در لیست خورموجی، بر نام طایفه‌ای دلالت می‌کند که در محدوده جغرافیایی خاص می‌زیستند و سپس اسم خود را به مکان جغرافیایی خود - منظور همان دهستان فرامرزان - دادند.

۴. مناسبات خوانین بستک و کلانتران فرامرزان

۱-۴- آغاز ارتباط

۱-۱- مهاجرت کلانتران فرامرزان (طایفه ملا) به جهانگیریه

وفات وکیل‌الرعايا در ۱۱۹۳/ق/۱۷۷۹م دورانی از کشمکش و هرج و مرج را در ایران به‌وجود آورد. دورانی پر آشوب که ما حاصل رقابت‌های درونی خاندان زند و از سوی دیگر آقا محمد خان قاجار بود. از پانزدهم صفر تا نهم شعبان سال ۱۱۹۳/ق/۱۷۷۹م دربار زندیه به صحنه صف‌آرایی خاندان زند بدل شد. نخست زکی‌خان و ابوالفتح‌خان (شیرازی، ۱۳۶۵: ۳۸). و سرانجام، صادق‌خان، زمام حکومت را به‌دست گرفتند.

دوران حکومت صادق‌خان زند از ۱۱۹۳ تا ۱۱۹۶/ق/۱۷۷۹ تا ۱۷۸۲م، چندان با آرامش همراه نبود و درگیری وی با علی‌مرادخان زند، ضربات سنگینی بر امنیت فارس و شیراز وارد آورد. حتی حضور قدرتمند آقا محمدخان قاجار که توانسته بود شهرهای گیلان، گرگان و مازندران را متصرف شود و حوزه نفوذ خود را تا قزوین و

تهران بگستراند (نامی اصفهانی، ۱۳۱۷: ۸۱).
توانست دو رقیب زند را در برابر دشمنی
مشترک با هم متحد سازد.

در ۱۱۹۴ ق / ۱۷۸۰ م اصفهان و نواحی شمالی
فارس و حومه شیراز به میدان مبارزه صادق خان
و سرداران علی مرادخان زند تبدیل شد و آشوب
و ناامنی در این نواحی حکمفرما گشت.
(شعبانی، ۱۳۸۶: ۱۶۲). در میان این محیط پر
تشنج، طایفه ملا، که در دهستان هرم واقع در
بخش جویم^۳ اقامت داشتند، برای یافتن مقر
صلح آمیزی برای عائله و طایفه خود برای
زندگی بهتر، تنها راه چاره را در مهاجرت به
نواحی جنوبی یافتند (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵:
۱۲). مقصد این جابه‌جایی و مهاجرت قومی
گسترده، ناحیه جهانگیریه تعیین گشت. مهاجرت
در اوایل ۱۱۹۴ ق / ۱۷۷۹ م روی داد و طایفه ملا،
تحت ریاست ملا احمد با خانواده‌های خود
به سوی بستک رهسپار شدند. ضابط ناحیه
جهانگیریه (خان بستک) در این زمان شیخ محمد
خان بستکی بود که از طایفه مهاجر مذکور
استقبال نمود. در خصوص عوامل انتخاب مقصد
طایفه ملا (جهانگیریه) باید گفت که: اولاً، اقامت
در این ناحیه، طایفه ملا را، از یک‌سو، از
تشنجات سیاسی خاندان زند و، از سوی دیگر،
اغتشاش و جنگ‌های قبایل همجوارشان، در
بخش جویم می‌رهاند. ثانیاً، نزدیکی به سواحل
خلیج فارس، آنان را از امتیازات ارتباطی این
آبراه بهره‌مند می‌ساخت که این‌که پس از مدتی
این طایفه با سواحل جنوبی خلیج فارس مرادده
تجاری و قرابت سببی یافتند. ثالثاً فعالیت‌های
عمرانی شیخ محمدخان بستکی در این سال‌ها در
جهانگیریه امنیت نسبی‌ای در این ناحیه برقرار
کرده بود (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۵۰-۱۴۹)
و رابعاً، پیشینه آشنایی طایفه ملا با سلسله مشایخ

بستکی عامل مهمی بود. اجداد شیخ محمدخان
بستکی، شیخ جابر و اسماعیل، در هرم، کاریان و
جویم به سر می‌بردند و در آنجا اهل شریعت و
اهل طریقت بودند و در این مناطق مریدان زیادی
داشتند و بعد از وفات نیز در جویم به خاک
سپرده شدند. (همان: ۲۳-۲۲). حتی اهالی خنج و
هرم و جویم در شورش جهانگیریه علیه شهر
لار، به رهبری شیخ محمدخان بستکی،
شیخ محمدسعید بستکی و شیخ احمد مدنی در
۱۱۳۷ ق / ۱۷۲۴ م شرکت فعال داشتند (نک: ویلم
فلور، ۱۳۷۱: ۱۵۵-۱۲۴).

۱-۲- پیشینه خوانین بستک

بر اساس مطالعات تاریخی، نیاکان شیخ محمد
خان بستکی، یعنی مشایخ بنی عباسی بستک
(خوانین بستک) که نسب خود را به بنی عباسیان
بغداد می‌رسانند (ویلم فلور، ۱۳۷۱: ۲۸؛ احمد
فرامرزی، ۱۳۷۹: ۶۷۷)، قومی مهاجر در ایالت
فارس بودند و به مدت ۴۸۶ سال در مسیر وصول
به قدرت مبارزه کردند.

این سلسله از ۶۵۶ ق / ۱۲۷۸ م تا ۸۷۵ ق / ۱۴۹۷ م
در خنج و جویم، پیشوای جماعت خنج و
لارستان و دارای شهرت و قدرت معنوی شدند
(بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۸؛ ابن بطوطه،
۱۳۶۱: ۳۴۰؛ موحد، ۱۳۴۹: ۱۸). و به دربار
پادشاهان هرموز با سمت امیرالحاج و
قاضی القضاتی بنادر و جزایر خلیج فارس راه
یافتند (وثوقی، ۱۳۸۰: ۲۰۰؛ بنی عباسیان بستکی،
۱۳۳۹: ۲۰؛ موحد، ۱۳۴۹: ۱۸). سال ۸۷۶ ق /
۱۴۹۸ م نقطه عطفی برای شیوخ بستک در جهت
رسیدن به قدرت دنیوی است. در این سال
شیخ محمد اول که جانشین اسلافش شده بود به
بستک، قصبه ناحیه جهانگیریه مهاجرت نمود
(بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۳). شیخ محمد که
به دنبال پایگاهی برای رهبری دینی و دنیوی

۳-۱-۴ اسکان طایفه ملا در فرامرزان

شیخ‌محمدخان بستکی، ضابط جهانگیریه با آغوشی باز از این طایفه استقبال نمود و آنان را در روستای گچویه از روستاهای فرامرزان منزل داد. حضور آنان در روستای گچویه سرآغازی برای قدرت‌گیری این طایفه در دهستان فرامرزان و به دست گرفتن منصب کلاتری این دهستان بود. این طایفه از این زمان به بعد در تحولات اجتماعی و سیاسی این دهستان نقش به‌سزایی ایفا کردند.

اگر در طایفه‌های ساکن در فرامرزان، در زمان مورد بحث، دقیق شویم، در خواهیم یافت که تنها این طایفه، لقب ملا دارد. ملا به معنای درس خوانده، باسواد، روحانی، معلم، آخوند (معین، ۴/۳۲۸) و بسیار پر یعنی بسیار پر از علم (دهخدا، ۱۴/۲۱۴۲۴) است.

تواریخ محلی بهتر می‌توانند در مورد یک واژه محلی اظهار نظر کنند. در تاریخ جهانگیریه داریم: «پیش‌نماز و خطیبی مسجد، لقب ملا می‌گرفت. در آن دوران بهترین عنوان بین مردم لقب ملا یا مولا بود که اختصاص به علما و مشایخ داشت» (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۶). نویسنده تاریخ فرامرزان، عبدالرحمن ابوطالب ملا، نوشته طایفه‌اش^۴ «غالباً افرادی درس خوانده و عالم و بسیاریشان تا درجه استادی در ادب و فرهنگ فارسی و اسلامی، معلم یعنی تعلیم‌دهنده بوده‌اند» (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۵). و به همین سبب ملا نامیده شده‌اند.

واقعاً نمی‌دانیم که طایفه مورد نظر ما قبل از مهاجرت به فرامرزان ملا بوده‌اند یا بعد از اسکان در فرامرزان «ملا» شده‌اند. به‌رحال ملا بودن این طایفه آنان را از موقعیت اجتماعی بالایی در فرامرزان برخوردار کرد. جای شگفتی نیست که این موقعیت اجتماعی، دو عامل اساسی

می‌گشت؛ جهانگیریه و بستک را محیطی مناسب برای پیشبرد اهداف خود یافت. در این زمان بستک از نواحی جویم و خنج وضع بهتری داشت چرا که این نواحی در ورطه ناامنی‌های حاصل از رقابت‌های سلسله تیموری و قراقویونلو قرار گرفته بود (رویمر، ۱۳۸۵: ۱۶۶).

موقعیت بستک منحصربه‌فرد بود: کوهستانی بودن آن، حفظ امنیت را در آن آسان‌تر می‌نمود؛ مسافت زیاد بستک از شیراز (پایتخت سیاسی فارس) تأثیر زد و خورد‌های سیاسی را بر بستک به حداقل می‌رساند و نزدیکی آن به سواحل و بنادر خلیج فارس، امکانات شگرفی در اختیار شیخ‌محمد می‌گذاشت. شیخ‌محمد می‌توانست در صورت هجوم مهاجمان شمالی‌اش، از راه آب جان خود و عائله‌اش را نجات دهد. از طرفی، نزدیکی به بنادر تجاری خلیج فارس و بندر هرمز که کانون تجاری خلیج فارس شمرده می‌شد و ارتباط با تجار ساکن این بنادر، فرصتی طلائی برای کسب منافع مادی بود.

اخلاف شیخ‌محمد اول از ۹۰۴ ق/۱۵۲۹م تا ۱۱۵۲ ق/۱۷۷۴م در جریان آمد و رفت دولت‌های صفویه، افغان و افشاریه برای دستیابی به رهبری دینی و قدرت دنیوی بر جهانگیریه سخت مبارزه کردند. شیخ‌محمد پنجم در ۱۱۵۲ ق/۱۷۷۴م به هدف دیرینه اسلافش جامعه عمل پوشاند. وی در همین سال با دریافت فرمان ضابطی بستک و جهانگیریه و دریافت لقب خان از نادر شاه افشار (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۱۰).

نماینده حکومت مرکزی در جهانگیریه شناخته شد. شیخ‌محمدخان بستکی در ۱۱۸۲ ق/۱۸۰۴م نیز از جانب کریم‌خان زند با حکم رسمی بر مقام خود ابقا گردید (رویمر، ۱۳۸۵: ۱۷۴؛ وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۶۳).

را در مورد این طایفه، توجیه کند: الف) سرعت پیشرفت این طایفه در کسب قدرت در فرامرزان و ب) سبب پذیرفته شدن این طایفه توسط خان بستک و سپس طوایف دیگر قدرتمند در فرامرزان چون طوایف فقی، پاسلار، کمرگیر، زتدو، مراد و رئیس. (حسن فرامرزی، ۱۳۶۳: ۱۰).

۲-۴- مرحله نخست ارتباط منافع مشترک: رفاقت.

در سال ۱۱۹۴ق/ ۱۷۷۹م جعفرخان، فرزند صادق خان زند که برای سر و سامان دادن به اوضاع نواحی جنوبی اعزام شده بود، (فسائی، ۱۳۸۲: ۱/ ۱۶۲؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۱۳۴). توانست مأموریت خود را انجام دهد و هادی خان، فرزند شیخ محمدخان بستکی، به رسم گروگان به دربار شیراز فرستاده شد (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۸۴). در ۱۱۹۶ق/ ۱۷۸۱م با تصرف شیراز به دست علی مرادخان زند و قتل صادق خان زند (فسائی، ۱۳۸۲: ۶۲۳-۶۲۲)، هادی خان بستکی همچنان به عنوان گروگان مالیاتی در شیراز نگه داشته شد. بعد از تاجگذاری علی مرادخان زند در اصفهان (آصف، ۱۳۵۲: ۴۳۹-۴۳۵) و وفات شیخ محمدخان بستکی در ۱۱۹۷ق/ ۱۷۸۲م، هادی خان که جانشین به حق پدر شناخته می شد، به مقام ضابطی بستک و جهانگیریه منصوب و در بستک ساکن شد (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۵۱).

در این زمان در نواحی مرکزی و شمالی ایران اوضاع پیچیده‌ای حکمفرما بود. نبردهای علی مرادخان زند و آقامحمدخان قاجار باعث ناامنی و هرج و مرج این نواحی گشته بود (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۶۸۴). نواحی جنوبی ایران نیز به سبب ضعف حکومت مرکزی و دوری اصفهان، پایتخت زندیه به این نواحی، از

اغتشاش دور نماند و عشایر و چادرنشینان و اشرار محلی، امنیت را از جهانگیریه سلب کردند (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۸۳). هادی خان بستکی در گام نخست با سرکوبی این اشرار محلی امنیت و آرامش را بار دیگر به قلمروش بازگرداند طایفه ملا، ساکن در گچویه و معتبر در سراسر فرامرزان (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۲).

تحت ریاست ملا احمد در جریان برقراری امنیت و آرامش در جهانگیریه به هادی خان پیوستند و چنان اعتماد خان بستک را به خود جلب کردند که ملاحمد پس از پایان آشوبها، از سوی هادی خان به منصب دهباشی منصوب گشت این انتصاب می‌بایست بین سال‌های ۱۱۹۸ تا ۱۲۰۰ق/ ۱۷۸۳م تا ۱۷۸۵م باشد.

منصب دهباشی که رئیس ده، نگهبان ده و همان کدخدا بود، بر وجهه سیاسی و اجتماعی طایفه ملا و رئیس آن افزود. هرچند این منصب تنها ملاحمد را در روستای گچویه صاحب نفوذ مطلق می‌کرد لیکن این منصب نقطه آغازین قدرت سیاسی طایفه ملا در سراسر فرامرزان بود که توسط اخلاف ملا احمد به انجام رسید. مقام دهباشی به اخلاف ملا احمد، به ارث رسید و آنان به تدریج در همه فرامرزان صاحب نفوذ شدند.

در ۱۲۰۱ق/ ۱۷۸۶م لطفعلی خان زند توانست حاکمیت زندیه را بار دیگر، در نواحی لار و بنادر خلیج فارس، از بندرعباس تا بوشهر تثبیت کند (هدایت، ۱۳۳۹: ۲۰۱-۱۹۹ و آصف، ۱۳۵۲: ۳۷۴). هادی خان بستکی همچنان به عنوان فرماندار جهانگیریه ابقا گردید و پسرش محمدرفعی خان برای گروگان مالیاتی به شیراز برده شد (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۸۵).

هادی خان بستکی در ۱۲۱۷ق/ ۱۸۰۲م وفات یافت و پسرش محمدرفعی خان بر مسند پدر تکیه

افزایش دهد. در این راستا طوایف فرامرزی تحت ریاست ملااحمد در بین تفنگچیان احمدخان بستکی حضوری چشمگیر یافتند (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۰۷). دوم، ایجاد روابط سببی طایفه ملا با دیگر طوایف ساکن در فرامرزان و سهمیم کردن آنان در سرنوشت یکدیگر که در نهایت به قدرت طایفه ملا انجامید و سوم، توجه به عمران و آبادانی گچویه و دیگر روستاهای فرامرزان (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۱، ۱۹).

ملااحمد دهباشی، در زمان حیات احمدخان بزرگ پیش از ۱۲۵۶ق/ ۱۸۳۹م به سرای باقی شتافت. از میان فرزندانش، فرزند ارشدش ملاعلی بر مسند پدر نشست. ملاعلی با احمدخان بزرگ و پسر و جانشین او، مصطفی خان بستکی معاصر بود. مصطفی خان بستکی در ۱۲۵۶ق/ ۱۸۳۹م جانشین پدر شد (فسائی، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۵۲۰ و بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۳-۲۲، ۲۱۶).

نهاد قدرت طایفه ملا، با دستان ملااحمد دهباشی در خاک فرامرزان کاشته شد و مدیریت ملاعلی این نهاد را به بلوغ و بالندگی رساند. ملاعلی روند قدرت‌یابی طایفه ملا را در فرامرزان تسریع کرد. اقدامات هوشمندانه او، نفوذ او را در همه فرامرزان گستراند. ملاعلی در گام نخست با مصطفی خان بستکی رابطه‌ای دوستانه برقرار نمود و او را طرفدار ریاست خود کرد. ملاعلی در برابر تمامیت‌خواهی مصطفی خان در فرامرزان مقاومت شایانی کرد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۳۷)، اما می‌خواست که مجری اوامر او در فرامرزان باشد. خان بستک نیز که سابقه وفاداری طایفه ملا را نسبت به خوانین بستک می‌دانست، استیلاي ملاعلی بر فرامرزان را برای حفظ قدرت خود در این دهستان سودمند می‌دید و بارها از او

زد. او همانند سایر خوانین و رؤسای قبایل کرانه‌های خلیج فارس، از دردهای داخلی و خارجی حکومت قاجاریه - زمان فتحعلی شاه قاجار - سود برد (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۹۲؛ وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۷۴) و به افزایش قدرت خود پرداخت و از فرستادن مالیات دیوانی به شیراز اجتناب کرد (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۰۱). محمدرفعی در ۱۲۲۸ق/ ۱۸۱۲م به دستور حسینعلی میرزا، فرمانروای وقت فارس از مقام خویش کنار رفت و پسرش احمد خان به جای او برقرار شد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۲).

احمدخان ملقب به «بزرگ»، از ۱۲۲۹ق/ ۱۸۱۲م، فعالیت‌های عمرانی خود را در جهانگیریه آغاز نمود و با شیراز رابطه‌ای دوستانه برقرار کرد. احمدخان توانست از اختلاف حاکم لارستان با حسینعلی میرزا بهره برد و اعتماد دربار شیراز را به خود جلب کند (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۰۹) و در ۱۲۴۵ق/ ۱۸۲۹م به حکومت تمامی خطه لارستان برقرار شود (فسائی، ۱۳۸۲: ۱۵۲۰). احمدخان تا زمان وفاتش در سال ۱۲۵۶ق/ ۱۸۳۹م به انتظام امور لارستان پرداخت (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۱۰؛ عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۲).

از طایفه ملا، از ۱۲۰۰ ق/ ۱۷۸۳م تا زمان وفات ملااحمد دهباشی، اطلاعات محدودی در دست است. حتی تاریخ دقیق وفات دهباشی برای ما مجهول است. دهباشی در این سال‌ها برای تثبیت ریاست طایفه ملا بر گچویه و افزایش قدرت در فرامرزان به تکاپو افتاد. برای این منظور او راهکارهای اساسی زیر را به کار بست:

اول، ایجاد رابطه‌ای دوستانه با احمدخان بزرگ، حاکم قدرتمند لارستان و بستک (فسائی، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۵۲۰). که می‌توانست قدرت ملااحمد و طایفه‌اش را در فرامرزان تثبیت کرده و حتی

برای برقراری امنیت در فرامرزان کمک گرفت. ملاعلی برای خان بستک، مهره‌ای قدرتمند بود که می‌شد از او در برابر شرارت طوایف و سرکشان محلی در فرامرزان بهره برد. هرچند که قدرت‌یابی او در فرامرزان در آینده می‌توانست رقیبی خطرناک برای خان بستک بترشد ولی به نظر می‌رسد مصطفی خان بستکی، حضور تابعی قدرتمند را در فرامرزان، بر حوادث احتمالی آینده ترجیح داد.

ملاعلی جهت سیادت بر فرامرزان، علاوه بر روستای گچویه، به بسط نفوذ و قدرت خود در دیگر روستاهای فرامرزان پرداخت. این روش بلندپایه، ملاعلی را به میدان رقابت با دیگر طوایف قدرتمند فرامرزان کشاند. ملاعلی تنها مرد پیروز این میدان بود. او توانست با حمایت خان بستک ریاست روستای هنگویه و کمشک را به‌دست آورد.

روستای کمشک در زمان مورد بحث، از قرای آباد و پرجمعیت فرامرزان بود و ریاست بر آن به‌معنای نفوذ بر طوایف قدرتمند و صاحب نفوذی بود که در آن سکونت داشتند و در همه فرامرزان معروف بودند. این طوایف عبارت بودند از: محمود حسین، محمد شمس، سدهی، محمد رستم، ملک حسین، قادری، ملک عالی، کوال، جعفر غلوم (غلام)، پاسبیلار، مرشد، بدرا، غبیدی، باقر شهاب، زندو، بلقان، رئیس، هاشم، مراد، کچل، روغنی، کارچخ، فقی، گرگ، لاری (منسوب به لار) و هرمی (منسوب به هرم) (عبدالرحمن ملا ۱۳۷۵: ۵۶ و حسن فرامرزی، ۱۳۶۳: ۱۰). ملا علی (اول) راهکارهایی را برای غلبه بر دیگر طوایف ساکن در کمشک به کار بست: ۱) بنای خانه‌ای در کمشک و اسکان بخشی از طایفه خود به همراهی یک همسر و سه پسرش در کمشک. از این زمان به بعد

ملاعلی هم در گچویه و هم در کمشک سکونت می‌کرد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۴۳ و ۴۷). حضور مستقیم ملاعلی و طایفه‌اش در کمشک، بدون شک از جاه‌طلبی‌های طوایف دیگر ساکن در کمشک می‌کاست. ۲) برقراری مناسبات مسالمت‌آمیز با طوایف کمشک از جمله طایفه فقی، پاسبیلار و مراد. ۳) اسکان طوایف طرفدار خود چون دو طایفه عبدالله و کمرگیر در کمشک و گماردن آنان به کارهای زراعی. حضور این طوایف تابع و همراه می‌توانست مابین طرفداران و مخالفان ملاعلی در کمشک توازن جمعیتی مفیدی برقرار سازد که نتیجه آن افزایش قدرت طایفه ملا در کمشک بود (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۴۳، ۵۹-۵۸).

گام بعدی پس از وصول به قدرت سیاسی در فرامرزان، توجه به آبادانی و بالا بردن قدرت اقتصادی فرامرزان بود. ملاعلی برای تأمین امنیت اجتماعی فرامرزان در مبارزه با اشرار محلی و راهزنان فرامرزان، فعالیت دامنه‌داری در پیش گرفت تا آنجا که در پی چندین سال نبردهای دلاورانه امنیت را برقرار کرد و راه‌ها را در فرامرزان ایمن ساخت. سپس ملاعلی برای آبادانی و فراهم آوردن وسایل آرامش مردم و پیشرفت کشاورزی فرامرزان، فعالیتی مداوم کرد. او برکه‌های متعددی حفر کرد که بقایای آنها به‌صورت هشت آب‌انبار هنوز باقی است (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۴۵).

ملاعلی، نخستین واضع قوانین تقسیم آب و زمین در فرامرزان است. او اراضی قابل کشت فرامرزان را به‌نحوی عادلانه بین طوایف ساکن فرامرزان تقسیم نمود. این کشتزارها به «حراثته» موسوم گشت، وضع این قانون مالکیت ارضی که تا پیش از این در فرامرزان سابقه نداشت، تغییر اجتماعی بنیادینی در فرامرزان سبب شد و آن

یافتند. احمدبن سعید مؤسس این سلسله، حاکمی ایرانی - حسن شاه کبابی، جد اعلای سدیدالسلطنه کبابی - را از جانب خود بر بندرعباس گماشت. جانشین سیداحمد، سید سلطان در ۱۲۰۵ق/ ۱۷۹۰م، مجدداً بندرعباس را از دربار زندیه (احمد فرامرز، ۱۳۸۳: ۱۵۸-۱۳۷) و در ۱۲۰۹ق/ ۱۷۹۴م از آقامحمدخان قاجار اجاره کرد (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۹۰-۱۸۹). بار دیگر مشکلات داخلی و خارجی بی‌شمار در پادشاهی فتح‌علی شاه، بندرعباس را در ازای پرداخت اجاره به دامان شیخ‌سعیدبن سلطان انداخت (احمد فرامرز، ۱۳۸۳: ۱۶۵).

دوران ضابطی مصطفی‌خان بستکی بر جهانگیریه و کلانتری ملاعلی بر فرامرزان، یعنی از ۱۲۶۶ق/ ۱۸۹۴م به بعد، هم‌زمان با چرخش سیاست دولت قاجار در سواحل و بنادر میانی خلیج فارس بود (نک: وثوقی و حبیبی، ۱۳۷۳: ۹۳-۸۵). منظور از این تغییر، تغییر نگرش سیاستمداران و دربار قاجاریه مبنی بر حاکمیت دولت مرکزی بر سواحل و بنادر خلیج فارس است. این تغییر نگرش برای بار اول در ۱۲۶۶ ق/ ۱۸۴۹م با حرکت فیروزمیرزا نصرت‌الدوله (والی فارس) از شیراز به بندرعباس، به امر ناصرالدین شاه و مطالبه بیست و هشت هزار تومان خراج عقب افتاده از حاکم بندرعباس (شیخ‌سیف، نماینده سید سعیدبن سلطان حاکم مسقط و عمان). نمود عملی به خود گرفت (کبابی، ۱۳۷۰: ۱۱۴؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۸۶۸).

پس از بازگشت نصرت‌الدوله به شیراز، در سال ۱۲۷۰ق/ ۱۸۵۳م، حاج محمدرحیم شیرازی از جانب ناصرالدین شاه به‌عنوان حاکم بندرعباس منصوب شد (کبابی، ۱۳۷۰: ۱۷۲ و هدایت، ۱۳۸۰: ۸۶۸) و با کمک نظامی والی جدید فارس، طهماسب‌میرزا مؤیدالدوله، وارد

رشد تملک ارضی و خرده مالکی بود. در این قانون محلی ارضی، مالکیت بر آب و زمین برای طوایف فرامرزان تثبیت گشت. در واقع این تقسیم ارضی (مبنی بر اینکه هر طایفه‌ای مالک زمین خودش است) هرچند در فرامرزان تازگی داشت، سرآغازی برای آبادانی زمین‌های زراعی، رشد زراعت فرامرزان، افزایش ظرفیت تولیدی و بالا بردن حس تعاون طوایف ساکن در این دهستان بود. این قوانین ارضی، چنان در فرامرزان کارآمد به‌نظر آمد که هنوز پابرجاست و «عموم کشتکاران و نخیل‌داران فرامرزان آن را قبول دارند.» اولاد و اخلاف ملاعلی که جانشینان او در فرامرزان شدند، حراست از این حراسته‌ها را وظیفه خویش دانستند (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۶-۲۴، ۴۶-۴۸).

به‌نظر می‌رسد که مصطفی‌خان بستکی با مالکیت ارضی طوایف فرامرزان، مخالفت کرد و این مخالفت با اقدام ملاعلی مبنی بر اسکان طایفه گاندران (قلندران) در روستای کنارسیاه و مالکیت این طایفه بر زمینی در همان روستا، شکلی جدی به‌خود گرفت که ارسال نامه تندی به ملاعلی را منجر شد لیکن با حمایت قدرتمند ملاعلی (اول) از طایفه مزبور، خان بستک کوتاه آمد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۶-۲۴، ۴۶-۴۸).

۳-۴- مرحله دوم ارتباط: تباین منافع: رقابت. حضور مصطفی‌خان بستکی، ضابط جهانگیریه و فرمانده اش ملاعلی در لشکرکشی سپاه ایران برای استرداد بندرعباس در ۱۲۷۱ق/ ۱۸۹۳م نقطه عطفی در مناسبات خوانین بستک و کلانتران فرامرزان است.

از ۱۱۷۶ق/ ۱۷۵۳م آل ابوسعید، حاکمان مسقط و عمان با استفاده از آشوب داخلی ایران و دل مشغولی‌های خاندان زندیه، بر سواحل خلیج فارس از جمله چابهار و بندرعباس دست

بندرعباس شد و اقتداری به هم زد (فسائی، ۱۳۸۲: ۸۰۰؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۸۶۸۸؛ کبابی، ۱۳۷۰: ۱۱۵) لیکن پس از مدتی با غدر و فریب شیخ سعید (نماینده حاکم مسقط بر بندرعباس) و شیخ عبدالرحمن قشمی، در جزیره هرمز زندانی شد.

در ۱۲۷۱ق/ ۱۸۵۴م از دربار ناصرالدین شاه، دستور اکید برای تصرف بندرعباس به مؤیدالدوله رسید. مؤیدالدوله از شیراز به جانب لار حرکت کرد و در آنجا به تهیه تدارکات اردو مشغول گشت (فسائی، ۱۳۸۲: ۸۰۱/۱؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۸۶۸۸). مصطفی خان بستکی از جانب والی فارس موظف به جمع آوری تفنگچی از ناحیه جهانگیریه شد (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۴۳). از آنجایی که تفنگچیان فرامرز و طایفه ملا به سبب مهارت نظامی، نیروی ممتاز این قشون به حساب می آمدند - و ملاعلی ریاست آنان را داشت - ملاعلی از جانب مصطفی خان به فرماندهی کل قشون جهانگیریه گماشته شد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۷). قشون جهانگیریه به اردوی دولت مرکزی پیوستند. قشون ایران پس از محاصره بندرعباس پس از هشت شبانه روز جنگ، بر بندرعباس دست یافتند (فسائی، ۱۳۸۲: ۱/ ۸۰۳-۸۰۲؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۸۶۸۸؛ عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۹؛ بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۴۳).

تفنگچیان فرامرز به رهبری ملاعلی در نبرد بندرعباس دلاورانه جنگیدند و یاد دلاوری های ملاعلی در آن نبرد هنوز در فرامرز، در بین ساکنان آن دهان به دهان نقل می شود و بر سینه مردم فرامرز حک شده است (فرامرز فرامرز، ۱۳۹۱: مصاحبه).

آنگاه که خبر این فتح درخشان به تهران رسید «امای دولت در برابر این خدمت یک قطعه

نشان تمثال همایون، مکمل به الماس به نواب والا مؤیدالدوله مرحمت نمودند و برای هر یک از سرکرده های سپاه مظفرپناه به اندازه رتبه، خلعت و نشان انفاذ داشتند» (فسائی، ۱۳۸۲: ۸۰۲/۱). مصطفی خان نشان و خلعت از جانب پایتخت دریافت کرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۶۹۰) و ملاعلی از پایتخت قاجار به حاکمیت بر فرامرزان منصوب گشت و یک انگشتری از سوی ناصرالدین شاه دریافت داشت (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۵).

تماس مستقیم ملاعلی با حکومت مرکزی می توانست رقیبی خطرناک برای خان بستک برترشد و روند قدرت یابی وی و طایفه اش در فرامرز، برای خان بستک تهدید و آتش زیر خاکستری برای قدرت مطلقش بر ناحیه جهانگیریه بود. از این زمان به بعد دیگر کلانتران فرامرز خود را عامل و دست نشانده خوانین بستک نمی شمردند و با استقلال رأی بر محدوده کلانتری خود فرمان می راندند، امری که بر خوانین بستک بسیار گران تمام می شد. نتیجه کاملاً معلوم بود: رفاقت این دو در ابتدا به رقابتی پنهان و سپس به رقابتی آشکار و خونین کشیده شد.

تاریخ دقیق وفات ملاعلی بر ما پوشیده است. تنها داده معلوم این است که او پیش از مرگ مصطفی خان بستکی (متوفی ۱۲۹۹ ق/ ۱۸۸۱م به جهان جاویدان شتافت). عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۴۴).

ملاعلی یازده پسر داشت که هشت فرزندش در گچویه زندگی می کردند و ارشدشان ملااحمد بود و سه پسر دیگر از همسری دیگر داشت که با مادرشان در کمشک سکونت داشتند و بزرگ آنان ملا ابوطالب بود. ابوطالب دارای مهارت نظامی بالایی و در سرتاسر فرامرز مشهور و

معروف بود.

ملااحمد، فرزند ارشد، بعد از مرگ پدر بر مسند جانشینی نشست و از آنجایی که از فرمانبری ملاابوطالب در کمشک از خود مطلع بود، گچویه را مرکز ریاست خود بر فرامرزان قرار داد چرا که حضور دو بزرگ طایفه ملا در دو آبادی مهم فرامرزان (گچویه و کمشک)، طایفه ملا را قدرتمندتر می‌ساخت (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۷۹، ۹۱، ۱۰۴).

ملااحمد همانند پدرش، با مصطفی خان بستکی رابطه‌ای مسالمت‌آمیز برقرار نمود. خان بستک نیز حضور قدرتمند ملااحمد را در فرامرزان ارج می‌نهاد. در ۱۲۸۸ق/ ۱۸۷۰م وقتی احمدخان، پسر مصطفی خان، بر پدر شورید (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۸۹؛ عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۷۹). ملااحمد با تفنگچیان ورزیده خود مصطفی خان را به قدرت بازگرداند. ملااحمد آن قدر در بازگشت مصطفی خان به قدرت نقش داشت که از سوی خان بستک، «رستم تاج‌بخش» خوانده شد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۷۹). این اقدام ملااحمد، احمدخان را از طایفه ملا بیزار ساخت. بذر دشمنی احمدخان بستکی و طایفه ملا از همین جا کاشته شد. این کینه، در آینده؛ رقابت خوانین بستک و کلانتران فرامرزان را داغ‌تر نمود.

استرداد دوم بندرعباس در ۱۲۸۳ق/ ۱۸۶۶م در دوره والی‌گری مرادمیرزا حسام‌السلطنه، نشانی دیگر از رابطه مستقیم کلانتران فرامرزان (طایفه ملا) با والی لارستان و دربار شیراز بدون نقش واسطه پیشین خوانین بستک است. پس از استرداد بندرعباس به ایران در ۱۲۷۱ق/ ۱۸۵۴م که شرح آن سابقاً گذشت، در سال ۱۲۷۲ق/ ۱۸۵۵م بین نمایندگان طهماسب‌میرزا مؤیدالدوله (والی ایالت فارس) و سید سعید

(حاکم مسقط)، شروط تصالح (نک: کبابی، ۱۳۷۰: ۱۲۴-۱۲۰) به انجام رسید و اجاره و اختیار بندرعباس مجدداً به امارت مسقط تفویض شد و معاهده‌ای به امضای طرفین رسید (همان: ۱۲۰؛ احمد فرامرزی، ۱۳۸۳: ۱۷۷). ضعف نیروی دریایی قاجار در خلیج فارس، قدرت دریایی امام مسقط، فشار بریتانیا بر دربار قاجاریه به سبب تصرف هرات و حمله دریایی آن دولت به جزیره خارک، در ۱۲۷۲ق/ ۱۸۵۶م (احمد فرامرزی، ۱۳۴۷: ۵۲) در انعقاد این معاهده بی‌تأثیر نبودند.

در ۱۲۸۳ق/ ۱۸۶۶م، در پی درخواست حسام‌السلطنه^۶ از پایتخت، ناصرالدین‌شاه دستور حمله به بندرعباس را صادر نمود (فسائی، ۱۳۸۲: ۸۳۱؛ وثوقی و حبیبی، ۱۳۷۳: ۱۰۶).

حسام‌السلطنه، مهدی‌قلی‌میرزا، والی لارستان را مأمور فتح بندرعباس کرد. مهدی‌قلی‌میرزا از شیراز به لار بازگشت و «جماعتی از کدخدایان و بزرگان لارستان و سبعة را حاضر کرده، با آنها قرار داد که جماعتی از شماها به‌عنوان شکایت از من، وارد بندرعباس گشته، در منازل مختلفه، منزل نمایند و جماعتی دیگر متدرجاً از عقب آنها به‌عنوان استمالت از جانب من داخل بندر شوید و مرا خبر کنید» (فسائی، ۱۳۸۲: ۱/ ۸۳۲).

فرامرزانی‌ها و طایفه ملا، به رهبری ملااحمد و ملاابوطالب، به همراه دیگر طوایف لارستان به این صورت وارد بندرعباس شدند و در انتظار فرصت مناسب نشستند (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۸۳؛ فرامرزی، ۱۳۹۱: مصاحبه). «بعد از ورود آن جماعت به بندرعباس، نواب مهدی‌قلی‌میرزا با دو نفر سوار چون به نواحی بندرعباس رسیدند به مستحفظین طرق و شوارع می‌گفت: جلودار قافله هستم به تعجیل می‌روم. و با این تدبیر از قراولخانه‌ها گذشته، وارد

بندرعباس گردید و جماعتی که پیش از او در بندرعباس، در انتظار نشسته بودند، پس از اطلاع با او موافقت نموده، بی سؤال و جواب وارد عمارت و لندیزی، که نشیمن گاه حکومتی است، داخل شدند و گماشتگان امام مسقط، طوعاً و کرهاً، در اطاعت درآمده تمکین نمودند و (فسائی، ۱۳۸۲: ۱ / ۸۳۲).

مصطفی خان در ۱۲۹۹ق / ۱۸۸۱م درگذشت (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۵۸). فرزند ارشد او محمد رفیع خان که در زمان پدرش غالباً نیابت و کفالت حکومت را داشت، جانشین به حق پدر شناخته می شد لیکن احمدخان برادر کوچکتر^۸ قدرت را در دست گرفت (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۶۳-۲۶۲؛ عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۸۷-۸۶). محمدرفیعی خان خود را ناچار به تمکین از ریاست برادر کوچکتر دید.

احمدخان بستکی امور انتظامی و امنیت طرق را برقرار نمود (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۶۳؛ رفتار خشنی با مردم در پیش گرفت و بر میزان مالیاتها افزود (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۸۷). او که از ملا احمد و طایفه اش دل خوشی نداشت، در همان روزهای نخستین جانشینی اش، نامه ای به گچویه، نزد ملا احمد فرستاد که به مضاعف حق اربابی بستاند و هر چه زودتر برای خان بستک بفرستد. ملا احمد سرپیچی نمود و احمدخان را به عدل و انصاف خواند.

خان بستک که حضور طایفه متنفذ ملا را در فرامرزان، مغایر با بسط قدرت خود در این دهستان تشخیص داد، تصمیم گرفت که به هرنحو از قدرت این طایفه در فرامرزان بکاهد و ملا احمد را مجری اوامر خود در فرامرزان کند. در این جهت احمدخان بستکی بهتر دانست که ابتدا برادران ملا احمد را - ملا ابوطالب، حاج یوسف، حاج عبدالکریم و ملا عبدالله پسر

ملا احمد - که در کمشک ساکن بودند و از مردان متنفذ این طایفه در فرامرزان محسوب می شدند و پشتوانه ای قوی برای ملا احمد به شمار می آمدند، از سر راه بردارد و ملا احمد را تحت فشار قرار دهد. احمدخان بعد از تدارک عده ای تفنگچی زبده، شبانه و مخفیانه، آنان را برای دستگیری مردان طایفه ملا، عازم کمشک کرد لیکن آن شب برحسب اتفاق، مردان طایفه ملا در کمشک نبودند و تفنگچیان احمد خان، با تمام اهالی از طایفه ملا، از پیر و کودک و زن، به بستک روانه شدند .

این حادثه گودال دشمنی طایفه ملا، و خان بستک را عمیق تر کرد. مردان طایفه ملا نیز به اقداماتی مسلحانه علیه خان بستک دست زدند. احمدخان بستکی که میدید اقدامات او جهت تضعیف طایفه ملا نتیجه عکس داده است و آن طایفه را همدل تر و نسبت به او جری تر ساخته، ادامه روش خود را مصلحت ندید و در نامه ای از ملا ابوطالب و ملا احمد - کلاتر فرامرزان - پوزش خواست و طالب صلح شد و اسیران را به کمشک و گچویه بازگرداند و عهد کرد مال و مقام این طایفه محفوظ خواهد ماند. ولی ملا عبدالله پسر ملا احمد، که به همراه عموهایش ساکن کمشک بود، بی حرمتی خان بستک به طایفه ملا را هرگز از یاد نبرد و آتش انتقام را در خود مشتعل نگاه داشت.

محمدرفیعی خان بستکی که مقام خانی خود را به سبب جاه طلبی برادرش از دست داده، بود برای اعاده حق خود به طایفه ملا نزدیک شد و اتحادی بین او و ملا عبدالله، پسر ملا احمد کلاتر، برای هدفی مشترک، یعنی قتل احمدخان بستکی، بسته شد. این آخرین باری بود که بین خوانین بستک و کلاتران فرامرزان چنین پیمان استوار و دوستانه ای بسته می شد. اتحاد در ۲۸ ذی الحجه

به‌دست برادرش مسموم گشت (عبد‌الرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۰۳).

در اواخر سال‌های کلانتری ملاحمد، قدرت دیگری پا در میدان رقابت بر سر قدرت در فرامرزان گذاشت. طایفه محمدحاجی در برابر طایفه ملا، در فرامرزان عرض اندام کردند.

طایفه‌ای که در ابتدا فقط رقیبی برای کلانتر فرامرزان و پس از آن متحدی قدرتمند برای خوانین بستک در مقابل کلانتر فرامرزان و طایفه‌اش (طایفه ملا) شدند. حاصل این رقابت داخلی، نبردهای خونین و ناامنی مزمونی در فرامرزان بود که چندین دهه به درازا کشید. این طایفه، از این زمان به بعد همیشه موجب دردسر کلانتران فرامرزان بودند (عبدالرحمن فرامرزی، ۱۳۷۸: ۴۵). و دو صفت در آنها به حد افراط وجود داشت: «یکی شرارت و دیگری شجاعت.

شجاعت اینها از حد قبول گذشته و شرارتشان نیز از شجاعتشان کمتر نبود. شرارت و آدم‌کشی بدون یک قصد معینی، جزو کارهای عادی اینها بود». (عبدالرحمن فرامرزی، ۱۳۸۷: ۲۰۲).

در اختلافی ارضی که بین دو طایفه ملا و محمدحاجی به‌وقوع پیوست، ملامحمد پسر ملاحمد کلانتر و عبدالله از طایفه محمدحاجی کشته شدند. این جریان فقط جرقه‌ای بر انبار باروت رقابت و تخاصم این دو طایفه بود که امنیت فرامرزان را در سال‌های آتی‌اش تحت‌الشعاع خود قرار داد. زمان وفات ملاحمد، فرزند ملاعلی بزرگ، بر ما پوشیده مانده است.

پس از وفات ملاحمد^۱، پسرش ملاعلی (دوم)، با حمایت عمویش ملاابوطالب بزرگ و همراهی طایفه ملا، بر کرسی پدر نشست. ملاعلی در دوران کلانتری خود از حمایت همه‌جانبه عمویش ملاابوطالب برخوردار شد که این حمایت موهبتی بزرگ برای ملاعلی بود.

۱۳۰۴ ق/ ۱۸۸۶م عملی شد. هنگامی که احمدخان با محافظان خود برای نماز به مسجد جامع می‌رفت، غفلتاً مورد شلیک یکی از این دو - محمدرفیع‌خان یا ملاعبدالله - قرار گرفت و جان سپرد (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۶۳؛ عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۹۹-۹۴، ۱۰۱). نویسنده تاریخ جهانگیریه، کشته شدن احمدخان را فقط بر اثر اختلافات خانوادگی - با برادرش - ذکر کرده و او را «احمدخان شهید» خوانده است (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۶۳). لیکن دو بیت زیر که از زبان شاعری مدیحه‌گوی خوانین بستک تراوش کرده است، ردپایی از حضور طایفه ملا را، در قتل احمدخان بستکی بیان می‌کند:

«موالی^۲ و مشایخ عهد بستند سر راه شه عالم نشستند

نه یک تا و دو تا، هفده گلوله جوانی مثل احمدخان بکشتند» (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۰۱).

محمدرفیع‌خان، بر مسند برادر نشست (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۶۳)؛ لیکن کرسی حکمرانی بستک به او نیز وفا نکرد و برادر کوچکتر او و سومین فرزند مصطفی‌خان بستکی، یعنی محمدتقی‌خان، علیه برادر بزرگش به پا خاست. (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۷۵: ۲۸۳؛ عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۰۲). در سوم ربیع‌الاول ۱۳۰۵ ق/ ۱۸۸۷م، پس از نبرد خونین، محمدرفیع‌خان به دست محمدتقی‌خان اسیر و زندانی شد (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۸۶). پس از چندی، محمدتقی‌خان از سوی محمدرضا قوام‌الملک، فرمانفرمای فارس ضابط جهانگیریه و محمدرفیع‌خان به جرم قتل برادر به شیراز فرستاده شد (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۲۸۰). روایتی دیگر می‌گوید که محمدرفیع‌خان

محمدتقی خان صولت‌الملک^{۱۱}، خان بستک، بر اثر پشتیبانی ملا ابوطالب قدرتمند از ملاعلی (دوم)، این جانشینی را به رسمیت شناخت و رابطه مسالمت آمیز مابین دو طرف برقرار گردید (همان: ۴۳-۴۱).

ملاعلی (دوم) در آغاز جانشینی با مخالفت و آشوب علی پسر محمدتقی، از طایفه پاسیلار، مواجه شد. این موج مخالفت با کلانتر جدید فرامرزان، آشوب و ناامنی را به فرامرزان آورد.

طایفه پاسیلار مدعی بودند که کلانتری فرامرزان و ریاست بر روستای کمشک را تا پیش از ورود طایفه ملا به دست داشته‌اند. سرانجام، مخالفت علی محمدتقی پاسیلار شکلی عملی به خود گرفت. او دست خشونت و ستیز علیه ملاعلی (دوم) و کلانتری او دراز کرد. علی پاسیلار تنی چند از نزدیکان خود را برای آشوب و طغیان با خود همراه کرد و مدعی کلانتری فرامرزان شد. پس از چندی در یک درگیری مسلحانه تن به تن، علی پاسیلار به گلوله ملا ابوطالب کشته شد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۴۳-۴۱، ۵۶، ۱۱۴-۱۰۴).

طایفه محمدحاجی که اینک حس انتقام و کینه شخصی نیز بر رقابت سابقشان با کلانتر فرامرزان و طایفه‌اش افزون شده بود، پرتحرک‌تر شد و با همه توان خود به مقابله با سیادت کلانتر فرامرزان و طایفه‌اش پرداخت. حاصل این واکنش فراگیری مزمینی بود که بر پیکر فرامرزان افتاد که حتی امنیه و شهربانی لار در زمان پهلوی اول قادر به تأمین امنیت در فرامرزان نشد. این شرایط بعد از شهریور ۱۳۲۰ش / ۱۹۷۱م همچنان باقی ماند (عبدالرحمن فرامرزی، ۱۳۷۸: ۲۰۲).

ملاعلی (دوم) کلانتر، قربانی دیگر این رقابت داخلی بود. وی شبانه درحالی که در پشت‌بام خانه‌اش آرمیده بود، به دست احمد، پسر عبدالله

محمد حاجی و چند تن دیگر از طایفه محمد حاجی، به قتل رسید (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۲۳). عبدالرحمن فرامرزی، فرزند شیخ عبدالواحد فرامرزی^{۱۲}، در این زمان سه‌ساله بود و در کتاب *خاطرات* خود به قتل عموی پدرش (ملاعلی دوم) اشاره کرده است (عبدالرحمن فرامرزی، ۱۳۷۸: ۲۸۵). از آنجایی که عبدالرحمن متولد ۱۳۱۵ق / ۱۸۹۷م است، این قتل می‌بایست در سال ۱۳۱۸ق / ۱۹۰۰م حادث شده باشد.

پس از قتل ملاعلی (دوم)، چهار کس نامزد جانشینی شناخته می‌شدند: ۱. ملا ابوطالب، پسر ملاعلی اول که محمدتقی خان بستکی به سبب داشتن مناسبات نزدیک با او، از کلانتری او پشتیبانی می‌کرد. ۲. ملا احمد پسر ملاعلی (دوم) ملقب به عالی که خود را جانشین به حق پدر می‌دانست و از حمایت محمدتقی خان بستکی بهره‌مند بود. ۳. شیخ عبدالواحد فرزند ملا محمد (پسر ملا احمد بزرگ)، از روحانیون بزرگ و برادرش ملا احمد، که ملا ابوطالب بزرگ، ریش سفید طایفه ملا، خواهان کلانتری این دو بود. ۴. ملا عبدالله، پسر ملا احمد، که فردی جاه‌طلب بود و خواهان کلانتری بر فرامرزان شده بود. (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۱۸-۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۸؛ عبدالرحمن فرامرزی، ۱۳۷۸: ۳۳، ۱۱۵، ۱۳۴).

سرانجام شیخ عبدالواحد به پیروزی رسید. ملا ابوطالب بزرگ، به سبب کبر سن، خود را از کلانتری فرامرزان معذور داشت و از دستور محمدتقی خان صولت‌الملک، خان بستک، مبنی بر کلانتری ملا احمد عالی، استنکاف نمود و با تمام قدرت از کلانتری شیخ عبدالواحد پشتیبانی کرد. حمایت ملا ابوطالب بزرگ که بر همه طوایف فرامرزان صاحب نفوذ بود، به رغم مخالفت‌های خان بستک، کارساز شد و شیخ عبدالواحد به کلانتری فرامرزان رسید. آنچه که تا

و پسرش احمد (فرامرزی)^{۱۳} را نماینده خود در فرامرزان قرار داد. حضور نداشتن او در فرامرزان قطعاً بر کارشکنی‌های رقیبانش می‌افزود و وضعیت را در فرامرزان ناامن‌تر می‌کرد.

ملا احمد از جانب برادرش شیخ عبدالواحد، به سمت کلانتری بر فرامرزان با اختیارات تام گماشته شد لیکن در این زمان اوضاع متشنج فرامرزان اصلاً به‌نفع کلانتر مستقل نبود. او رقیبان قدرتمندی داشت. عمویش ملاعبدالله، با اتحاد با طایفه محمدحاجی، قدرت زیادی یافته بود و ملااحمد عالی با حمایت خان بستک، بیشتر طوایف فرامرزان را تابع خود کرده بود (فرامرزی، ۱۳۷۸: ۳۴-۳۳). درگذشت پشتیبان قدرتمند ملا احمد، ملا ابوطالب بزرگ، ضایعه‌ای بزرگ برای او بود و این ضایعه، کفه ترازوی قدرت را به‌نفع رقیبانش سنگین‌تر کرد.

بالین وجود ملااحمد کلانتر، عزم خود را برای اعمال نفوذ در فرامرزان جزم کرده و دست‌به‌کار شد. نخستین اقدام تأمینی و شاید هم انتقامی ملااحمد کلانتر، گوش مالی و تنبیه توطئه‌کنندگان قتل ملاعلی (کوچک)، یعنی طایفه محمدحاجی بود. این اقدام او، به معنای اعلام جنگ به ملاعبدالله بی‌باک و سلحشور بود. ملااحمد برای به انجام رساندن این امر خطیر و سرنوشت ساز از محمد تقی خان بستک کمک طلبید اما پاسخ مساعدی نشنید. خان بستک خود را از دخالت مستقیم در جدال قدرت فرامرزان کنار کشید. در حقیقت بی‌طرفی ظاهری وی به افزایش قدرت مخالفان کلانتر فرامرزان (ملا احمد دوم) می‌انجامید. عملکرد خان بستک چراغ سبزی برای رقیبان قدرتمند کلانتر فرامرزان بود. (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۲۸-۱۲۷).

ملا احمد (دوم) با تکیه بر امکانات محدود خود، پس از گردآوری نیرو از میان جنگاوران طرفدار

پیش از این در جریان کلانتری طایفه ملا به چشم نمی‌آید این است که کلانتری شیخ عبدالواحد و برادرش ملااحمد بر فرامرزان به‌هیچ‌وجه با اطاعت قدرتمندان طایفه‌اش (ملاعبدالله و ملااحمد عالی) از او همراه نشد.

این دو طرفداران خاص خود را در بین طایفه ملا و دیگر طوایف فرامرزان یافتند. این روند حاکی از پیدایش تفرقه‌ای شدید در طایفه ملا است؛ تفرقه‌ای که در آینده موجی از آشوب را در فرامرزان رقم زد (فرامرزی، ۱۳۷۸: ۱۲۵-۱۲۴).

محمدتقی خان بستکی، ضابط جهانگیریه که کلانتری شیخ عبدالواحد را با منافع خود در فرامرزان در تضاد می‌دید با او از در مخالفت درآمد و سیاست «تفرقه بینداز حکومت کن» را در پیش گرفت: وی به تقویت و طرفداری از گروه‌های متخاصم با شیخ عبدالواحد پرداخت. او با این رویکرد اولاً، نزاعی سیاسی و دائمی در فرامرزان پایه گذاشت که ماحصل آن تفرقه طوایف فرامرزان و کاهش قدرت کلانتر فرامرزان بود و ثانیاً، از قدرت و نفوذ طایفه ملا در فرامرزان کاست و به همان میزان بر قدرت و نفوذ خود بر فرامرزان افزود. صولت الملک با طرفداری از ملااحمد، پسر ملاعلی (دوم)، پسرعموی شیخ عبدالواحد، بیشتر طوایف فرامرزی را دور او گسرد آورد و طایفه محمدحاجی را که به‌تازگی با ملاعبدالله متحد شده بودند (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۲۸) طرفدار خود و مجری دستورات خود کرد (فرامرزی، ۱۳۷۸: ۳۳، ۳۵؛ ملا عبدالرحمن، ۱۳۷۵: ۱۲۸، ۱۴۰).

شیخ عبدالواحد به‌سبب آنکه در کسوت روحانیت بود و، همچنین، از آنجایی که اغلب عمر خود را در بحرین به سر می‌برد، شخصاً کلانتری را برعهده نگرفت و برادرش ملا احمد

خود از طایفه ملا در کمشک و گجویه، دستور محاصره خانه‌های وابستگان و اقوام طایفه محمدحاجی در گجویه را صادر نمود. در نبردی خونین که به نظر میرسد ملا عبدالله نیز در آن حضور داشت از دو طرف خون بر زمین ریخت. این جنگ محلی، چیزی جز کینه بیشتر، عاید طرفین نکرد. چندی بعد ملا عبدالله که از طایفه محمدحاجی برای جاه‌طلبی‌های خود علیه طایفه خود بهره می‌برد و در نتیجه طایفه محمدحاجی را گستاخ‌تر می‌نمود، در خانه‌اش به دست طرفداران ملا احمد کلانتر، تا آستانه مرگ مورد ضرب و شتم قرار گرفت لیکن به طرز معجزه‌آسایی نجات یافت. این ضرب و شتم نابکارانه اگر چه به خواست ملا احمد کلانتر صورت نگرفته بود اما کینه‌ای از ملا احمد به دل ملا عبدالله انداخت.

صولت‌الملک تنها کسی بود که توانست از آب گل‌آلود ماهی بگیرد: شرایط فرامرزان این فرصت را برای او ایجاد نمود که بتواند از شر کلانتری ملا احمد و برادرش شیخ عبدالواحد رهایی یابد و شخص مورد نظر خود را بر فرامرزان به کلانتری بنشانند. صولت‌الملک به تحریک علی، پسر عبدالله از طایفه محمدحاجی، عبدل، پسر محمد علم، از طایفه پاسیلار^۱ و ملا عبدالله زخم‌خورده، پرداخت و طرح قتل ملا احمد ریخته شد. در عصر روز پنجم ماه رمضان ۱۳۲۴ ق/ ۱۹۰۵ م، ملا احمد کلانتر به دست توطئه‌گران به قتل رسید. ملا عبدالله در قتل برادرزاده‌اش نقش مؤثری ایفا کرد. وقتی اخبار ناامنی و قتل برادر به بحرین رسید شیخ عبدالواحد برای اعاده قدرت خود با خانواده‌اش به سوی فرامرزان شتافت (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۳۴-۱۲۹، ۱۴۰-۱۳۹ فرامرزی، ۱۳۷۸: ۲۸۵).

شیخ عبدالواحد در نخستین گام، ملا عبدالهادی،

برادر دیگرش را به جای برادر مقتولش، نماینده خود در فرامرزان کرد و سپس در صدد قصاص قاتل برادرش برآمد و به خان بستک شکایت نمود (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۴۱). عملکرد شیخ عبدالواحد به خان بستک فهماند که کلانتر فرامرزان نه تنها هیچ میلی برای کناره‌گیری از مقام خود ندارد بلکه خواهان استقرار امنیت در فرامرزان نیز هستند و به این ترتیب رقابت کلانتر فرامرزان و خان بستک وارد مرحله جدیدی شد. وقتی مشروطیت ایران در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ ق/ ۱۹۰۵ م به بار نشست، شیخ عبدالواحد سر پرشوری در آزادی‌طلبی پیدا نمود. وی به همراهی پسرش میرزا احمد به تبلیغ علیه استبداد، در فرامرزان و اطراف آن همت گماشت (عبدالرحمن فرامرزی، ۱۳۷۸: ۱۷۱؛ آدمیت، ۱۳۴۰: ۷۲). عملکرد شیخ عبدالواحد بر «خوانین محل و متنفذین آن حدود دشوار آمد و کمر به دشمنی او بستند.» روشنگری‌های شیخ عبدالواحد فرامرزی و پسرش احمد فرامرزی می‌توانست جرقه‌ای بر انبار باروت این منطقه باشد. خان بستک که موقعیت خود را سخت در خطر می‌دید به تکاپو افتاد. با تلاش صولت‌الملک، خوانین فارس و لارستان، ملا عبدالهادی، برادر و نماینده شیخ عبدالواحد و کلانتر فرامرزان، از مقام و منصب عزل شد و یکی از عوامل خان بستک بدین سمت گماشته شد. مرتجعان همچنین برای بی‌اثر ساختن روشنگری‌های شیخ عبدالواحد او را «ملای زندیق» نامیدند و به شدت تحت نظر گرفتند (آدمیت، ۱۳۴۰: ۷۲؛ عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۷۵).

سید عبدالحسین لاری در ۱۳۲۶ ق/ ۱۹۰۷ م به طرفداری از مشروطیت در لار قیام کرد و اختیار لار را به دست گرفت (بنی عباسیان بستکی،

اعقابشان در آن ساکن هستند، کوچید. محمدتقی خان که تهاجم بستک را به تحریک شیخ عبدالواحد و پسرش، میرزا احمد، تشخیص داد، برای انتقام کشی از طایفه ملا گروهی از تفنگچیان خود را به روستای کال فرستاد.

(عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۷۶-۱۷۵) در نبردی سخت، تفنگچیان خان بستک کاری از پیش نبردند و به بستک بازگشتند. محمدتقی خان برای آنکه بهتر شیخ عبدالواحد و طایفه‌اش را زیر نظر بگیرد به شیخ عبدالواحد پیشنهاد کرد که در دهستان گوده^{۱۷} اقامت کند. در دهستان گوده شیخ عبدالواحد و خانواده‌اش از دشمنی طایفه محمدحاجی در امان نماندند. برادرزاده شیخ عبدالواحد، ملایوسف، فرزند ملاحمد، بی‌رحمانه، شبانه در اتاق خوابش، به قتل رسید. وقتی شیخ عبدالواحد دشمنان خود را تا این حد گستاخ دید، بر جان خود و خانواده‌اش بیمناک گشت و تصمیم گرفت که خود را از جار و جنجال فارس دور کند و به‌همراه خانواده خود عازم بحرین شد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۷۸، ۲۱۲-۱۷۹، ۱۸۰).

از آن جایی که عبدالرحمن فرامرزی متولد ۱۳۱۵ ق/ ۱۸۹۷م است و در آغاز این جابه‌جایی او سیزده سال داشته (عبدالرحمن فرامرزی، ۱۳۷۸: ۱۷۱). می‌بایست این مهاجرت در ۱۳۲۸ق/ ۱۹۰۹م صورت گرفته باشد. بقیه طایفه در گچو ماندند و در محلی به نام نخل جمال، برای خود استحکاماتی ساختند لیکن در اثر تعدیات دشمنان (خان بستک و طایفه محمدحاجی)، پس از چندی به گاوبندی^{۱۸} مهاجرت کردند. (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۱۳).

سرانجام خان بستک فاتح این رقابت سهمگین محلی شد و البته یافتن علت این موفقیت چندان دشوار نیست. امکانات و قدرت خوانین بستک و

۱۳۳۹: ۳۱۷-۳۱۵؛ وثوقی، ۱۳۸۳: ۱۶۸-۱۶۷). به دنبال آن موجی از آشوب و ناامنی، جنگ و تشنج به ناحیه جهانگیریه رسید که علاوه بر ظلم خوانین بستک ناشی از برخورد افکار مشروطه طلبان و مستبدان بود.

شیخ عبدالواحد با استفاده از نفوذ و محبوبیت خود، طایفه ملا و دیگر طوایف فرامرزی، لاری و بستکی را از هرگونه کمک به خوانین، علیه سید عبدالحسین لاری منع نمود (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۷۶). حتی پس از فتح تهران به‌دست آزادی‌خواهان، در ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ق/ ۱۹۰۸م، شیخ عبدالواحد در جریان حمله هزار تن از طایفه‌های وراوی، زنگنه و اهالی ناحیه بیرم^{۱۵} - به سرکردگی حاج غلامحسین وراوی و سید حاجی بابا بیرمی به بستک (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۷۶-۱۷۵؛ بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹:

۳۱۹). به دلیل درخواست سید عبدالحسین لاری، کمکی به خان بستک نکرد. احمد فرامرزی در این مورد نقل می‌کند: «سید عبدالحسین لاری که مهاجمان به بستک را به این کار تشویق می‌کرد، پیکی نزد پدرم فرستاد تا اگر در حمله به بستک، رهبرانی وراوی را یاری نمی‌دهد، حداقل چشم روی هم بگذارد» (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۷۷).

به این شکل در جریان حمله وراوی‌ها به بستک، تفنگچی‌های فرامرز در خانه‌های خود نشستند و هیچ کمکی به خان بستک نکردند. محمدتقی خان صولت‌الملک بعد از شکست به شیبکوه گریخت و بعد از یک ماه با کمک شیوخ شیبکوه به بستک مراجعت کرده و آن را بازستاند (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۳۲۰).

شیخ عبدالواحد، پس از قدرت‌یابی مجدد صولت‌الملک، چون بر جان خود و طایفه‌اش بیمناک بود به روستای کال^{۱۶}، که کثیری دیگر از طایفه ملا در آنجا سکونت داشتند و هنوز هم

کلانتران فرامرزان با هم قابل مقایسه نبود. اولاً خوانین بستک ضابط ناحیه جهانگیریه بودند که در سیستم اداری ایالت فارس ادغام شده و از جانب والی فارس بر جهانگیریه فرمان می‌راندند. به عبارت دیگر، خوانین بستک از پشتیبانی بی‌چون و چرای شیراز - مقرر ایالت فارس - برخوردار بودند. این در حالی بود که کلانتران فرامرزان، جز در مدت کوتاه کلانتری ملاعلی اول و ملااحمد اول، هیچ رابطه مستقیمی با شیراز و پایتخت نداشتند. ثانیاً کلانتران فرامرزان از لحاظ اداری تحت نظر ضابط جهانگیریه - خوانین بستک - قرار می‌گرفتند. ثالثاً خوانین بستک از کلانتران فرامرزان پیشینه کهن‌تری - چند سال - در جهانگیریه و، بنابراین، امکانات مادی و معنوی بیشتری داشتند. رابعاً رقابت‌های داخلی طوایف ساکن در فرامرزان و استفاده خوانین بستک از این رقابت‌ها، قدرت کلانتران فرامرزان را کاهش داد. خامساً اختلاف‌اندازی در میان طایفه ملا، که کلانتران فرامرزان از این طایفه انتخاب می‌شدند، از قدرت کلانتر فرامرزان به میزان چشم‌گیری کاست.

بحث و نتیجه‌گیری

طایفه ملا به سال ۱۱۹۴ق، برای رهایی از موج ناامنی و تشنجی که بر اثر رقابت داخلی و توسعه‌طلبی آقامحمدخان قاجار به محل سکونتشان (دهستان هرم در بخش جویم) رسیده بود به جنوب، و به سوی سواحل خلیج فارس روی آوردند. ناحیه جهانگیریه به سبب امتیازاتش از سوی آنها برگزیده شد و این طایفه به آنجا مهاجرت نمودند. ضابط وقت ناحیه جهانگیریه، شیخ محمدخان بستکی - که نیاکانش در سال ۸۷۶ ق / ۱۴۹۸م به این ناحیه مهاجرت کردند - با آغوشی باز این طایفه را پذیرفت و در روستای گجویه فرامرزان سکنی داد. این جریان آغاز

ارتباط خوانین بستک و طایفه ملا است. طایفه ملا به سرعت با کاردانی رؤسایش، گوی قدرت را از دیگر طوایف ساکن در فرامرزان ربودند و به کلانتری فرامرزان دست یافتند. مناسبات خوانین بستک و کلانتران فرامرزان از ۱۱۹۴ق تا ۱۳۲۸ق به دو دوره زمانی متمایز قابل تقسیم است. این مناسبات ناهمگون، براساس منافع آنها شکل گرفت: ۱. دوره زمانی اول، از ۱۱۹۴ق / ۱۸۱۶م تا پیش از ۱۲۷۳ق / ۱۸۹۵م. منافع مشترک خوانین بستک و کلانتران فرامرزان سبب گردید روابط آنها دوستانه شود. واژه رفاقت، بهترین مفهوم برای توصیف مناسبات این دو در این دوره زمانی است. ۲. دوره زمانی دوم، از ۱۲۷۳ق / ۱۸۹۵م تا ۱۳۲۸ق / ۱۹۵۰م. نقطه عطف مناسبات این دو، سال ۱۲۷۳ق است. سالی که کلانتر فرامرزان به طور مستقیم با پایتخت رابطه برقرار کرد. این رابطه، مناسبات این دو را تیره و تار ساخت. منافع متباین خوانین بستک و کلانتران فرامرزان از این سال به بعد، ابتدا رقابتی پنهان و سپس رقابتی خونین را مابین این دو رقم زد که در آن از هر دو طرف خون بر زمین ریخته شد. خوانین بستک با تفرقه‌افکنی در بین طوایف ساکن فرامرزان و طایفه ملا - که قدرت کلانتران فرامرزان را به میزان چشم‌گیری کاهش داد - و استفاده از منابع وسیع مادی و معنوی خود در جهانگیریه، برنده نهایی این رقابت خونین شدند.

مناسبات خوانین بستک و کلانتران فرامرزان در هر دو دوران، بر تحولات سیاسی و اجتماعی ناحیه جهانگیریه و دهستان فرامرزان نقش پررنگی داشت. در دوران اول طایفه‌ای جدید با استعداد و تفکری جدید بر فرامرزان قدرت یافتند که هم‌جهت و هم‌سو با ضابط جهانگیریه (خان بستک) حرکت نمودند. در این دوران در

از دربار ایران درخواست حمله به بندرعباس را کرد.

۷- روایت سدیدالسلطنه کبابی نیز کوچکترین درگیری را برای تصاحب بندرعباس نشان نمی‌دهد. (کبابی، ۱۳۷۰: ۱۵۲-۱۵۱).

۸- احمدخان پنج سال از محمد رفیع خان کوچک‌تر بود. (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۶۲).

۹- موالی جمع ملا، منظور طایفه ملا.

۱۰- ملا احمد دوران پیری را به سلامت گذراند تا اینکه در سن ۶۵ سالگی به جوار رحمت خداوند شتافت (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۹۰).

۱۱- محمدتقی‌خان به پیشنهاد فرمانفرمای فارس قوام‌الملک از سوی ناصرالدین‌شاه به این لقب ملقب شد (تاریخ فرامرز، ص ۱۰۴؛ بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۸۷-۲۸۶).

۱۲- عبدالرحمن فرامرزی از روزنامه‌نگاران معروف معاصر ایران و از طایفه ملا در منطقه فرامرز است.

۱۳- احمد فرامرزی از نویسندگان پرکار حوزه خلیج فارس که در دوران پهلوی به مناصب دولتی هم رسید (برای آگاهی بیشتر نک: محسنی، ۱۳۹۱: ۱۰۴-۹۲؛ افشار، ۱۳۸۲: ۱۳۱).

۱۴- محمدتقی‌خان بستکی، از دو طایفه قدرتمند و مخالف طایفه ملا یعنی محمدحاجی و پامیلار همیشه برای حفظ قدرت خود در فرامرز و کاهش قدرت طایفه ملا سود جست.

۱۵- بیرم Bayram، از توابع بخش لارستان استان فارس.

۱۶- از توابع بخش اشکنان، شهرستان لامرد، استان فارس.

۱۷- دهستان گوده در بخش مرکزی شهرستان بستک در غرب استان هرمزگان واقع شده است.

جهانگیریه و فرامرز، امنیتی نسبی برقرار شد که حاصل تعامل دو قدرت بود. تغییر اجتماعی مهمی در فرامرز حادث گشت یعنی مالکیت بر آب و زمین برای طوایف فرامرز تثبیت گشت که خرده‌مالکی را رشد داد و ظرفیت تولید را بالا برد. دهستان فرامرز و کلانترش در این دوران داشت آماده می‌شد که در برابر خان بستک قدم علم کند. در دوران دوم دو قدرت سیاسی در برابر هم جبهه گرفتند که این امر در انقلاب مشروطیت به اوج خود رسید. حاصل این نزاع‌های سیاسی، ناامنی گسترده اجتماعی در جهانگیریه و فرامرز از ۱۲۷۳ق/ ۱۸۹۵م تا ۱۳۲۸ق/ ۱۹۵۰م بود.

توضیحات:

۱- این دست‌نوشته گرانها را استاد بزرگوار دکتر محمد باقر وثوقی استاد دانشگاه تهران در اختیار راقم این سطور قرار دادند.

۲- «شو» به معنای «شب» است.

۳- اکنون شهری است در بخش جویم از شهرستان لارستان در استان فارس.

۴- عبدالرحمن احمد ابوطالب ملا از طایفه ملا است.

۵- هرچند محمد اعظم بنی‌عباسیان بستکی، مبتکر زمین‌های حراثه در ناحیه جهانگیریه را شیخ عبدالقادر بستکی (متوفی ۱۱۲۵ق/ ۱۷۲۲م دانسته است (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۴۰). لیکن مجری واقعی این طرح در فرامرز، ملاعلی بود.

۶- نماینده امام وقت مسقط بن سید ثوینی بود، شیخ سعیدخان «به اضعاف مضاعف از مالیات مقرر، از رعایای آن نواحی باز یافت می‌نمود» (فسائی، ۱۳۸۲: ۸۳۱/۱). حسام‌السلطنه که از این امر آگاه بود و وضعیت سید سالم، امام مسقط را به سبب شورش برادرش چندان مساعد نمی‌دید،

۱۸- گاوبندی، پیش از شهرستان شدن یکی از بخش‌های شهرستان بندر لنگه در جنوب ایران

منابع

- آصف، محمد هاشم (۱۳۵۲ش). *رستم‌التواریخ*. تصحیح محمد مشیری، تهران: امیرکبیر.
- ابن بطوطه (۱۳۶۱ش). *سفرنامه*. ترجمه علی محمد موحد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۸۲ش). *نادره‌کاران* (سوگنامه ناموران فرهنگی وادبی). به کوشش محمد نیکویه، تهران: قطره.
- بنی عباسیان بستکی، محمد اعظم (۱۳۳۹ش). *تاریخ جهانگیری و بنی عباسیان بستک*. به کوشش عباس انجم روز، تهران: بی‌نا.
- دهخدا، لغتنامه، ج ۱۴.
- رزم‌آرا، حسینعلی (۱۳۳۰ش). *فرهنگ جغرافیایی ایران*، ج ۷ (استان فارسی)، تهران: دایره جغرافیایی ستاد ارتش.
- رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین (۱۳۴۰ش). *دانشمندان و سخن‌سرایان فارس*. چاپ اول، ج ۴، تهران: اسلامیه و خیام.
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۵ش). *ایران در راه عصر جدید*. ترجمه آذر آهنچی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سعیدی سیرجانی (۱۳۸۳ش). *وقایع/تفاهیم*. ج ۱، تهران: نشر آسیم.
- شعبانی، رضا (۱۳۸۶ش). *تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه*. تهران: سمت.
- شیرازی، علیرضا (۱۳۶۵ش). *تاریخ زندیه*. با مقدمه ارنست بیئر، تهران: گستره.
- عباسی، مصطفی (۱۳۷۲ش). *بستک و جهانگیری*. تصحیح احمد اقتداری، تهران: شرکت انتشارات جهان معاصر.
- غفاری کاشانی، ابوالحسن (۱۳۶۹ش). *گلشن مراد*. به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: زرین.
- فرامرزی، احمد (۱۳۴۷ش). *جزیره خارک*. به کوشش حسن فرامرزی، تهران: ابن سینا.
- _____ (۱۳۷۹ش). «بنادر و جزایر خلیج فارس»، پژوهش‌های ایرانشناسی. به کوشش ایرج افشار و کریم اصفهانیان، ج ۱۲، تهران: بنیاد دکتر محمود افشار یزدی.
- _____ (۱۳۸۳ش). *عمان*. به کوشش حسن فرامرزی، چاپ اول، تهران: همسایه.
- فرامرزی، حسن (۱۳۶۳ش). *فرهنگ فرامرزان*. تهران: بینا.
- فرامرزی، عبدالرحمن (۱۳۷۸ش). *خطرات استاد عبدالرحمن فرامرزی*. به کوشش حسن فرامرزی، تهران: دستان.
- فریدی مجید، فاطمه و همکاران (۱۳۸۸ش). *سرگذشت تقسیمات کشوری ایران*. ج ۴، تهران: بنیاد ایرانشناسی.
- فسائی، حاج میرزا حسن حسینی (۱۳۸۲ش). *فارسنامه ناصری*. تصحیح منصور رستگار فسائی، جلد ۱ و ۲، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- فلور، ویلم (۱۳۷۱ش). *صنعتی شدن ایران و شورش شیخ احمد مدنی*. ترجمه ابوالقاسم سرری، تهران: انتشارات توس.
- قلی‌عباس، مصطفی (۱۳۷۲ش). *بستک و جهانگیری*. تصحیح احمد اقتداری، تهران: شرکت انتشارات جهان معاصر.
- کبابی سدیدالسلطنه، محمدعلی (۱۳۷۰ش). *تاریخ مسقط و عمان، بحرین و قطر و روابط آنها با ایران*. تصحیح احمد اقتداری، تهران: دنیای دانش.
- محسنی، علیرضا، «تحلیل و بررسی اثار قلمی خاندان فرامرزی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران، (۱۳۹۱ش).
- معین، فرهنگ فارسی، ج ۴.
- موحد، جمیل (۱۳۴۹ش). *بستک و خلیج فارس*. تهران: بی‌نا.

نامی اصفهانی، میرزاحمدصادق موسوی (۱۳۱۷ش).
تاریخ گیتی‌گشای زندیه. تصحیح سعید نفیسی،
تهران: اقبال .

وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۰ش). تاریخ مهاجرت اقوام
در خلیج فارس، چاپ اول، شیراز: دانشنامه فارس.
_____ (۱۳۸۳ش). سید عبدالحسین لاری و
جنبش مشروطه‌خواهی، تهران: مرکز اسناد انقلاب
اسلامی.

_____ (۱۳۸۴ش). تاریخ خلیج فارس و
ممالک همجوار، چاپ اول، تهران: سمت .
_____ و همکاران (۱۳۸۵ش). تاریخ مفصل
لارستان، ج ۲، تهران: همسایه.

_____ و حبیبی، حسن (۱۳۷۸ش). بررسی
تاریخی، سیاسی و اجتماعی اسناد بندرعباس
(۱۲۷۶-۱۲۲۱ق)، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
هدایت، رضا قلی‌خان (۱۳۳۹ش). تاریخ
روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، قم: چاپ
حکمت.

_____ (۱۳۸۰ش). تاریخ
روضه‌الصفای ناصری، به تصحیح جمشید کیانفر،
جلد دهم، تهران: اساطیر.
فرامرزی، فرامرز (۱۳۹۱/۵/۵)، ۵۶ ساله، «طایفه ملا
و خاندان فرامرزی». مصاحبه‌کننده علیرضا محسنی،
تهران.

انصاری، حبیب الله (۱۱۷۶ق). منتخب‌التواریخ
لارستان. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
خورموجی، محمد جعفر حسینی ۱۳۱۴ق. آثار
جعفری.

عبدالرحمن احمد ابوطالب الملا (۱۳۷۵). تاریخ
فرامرز. دست‌نوشته.



تصویر شماره ۲. موقعیت جغرافیایی ناحیه جهانگیری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی